

درباره رابطه هنرمند با مردم و حاکمیت (قدرت)

پوریا جهانشاد

طی چند روز گذشته گفته‌های شهاب حسینی در نشست خبری یک فیلم در جشنواره فجر خبرساز شده است. به تصور من گزاره‌هایی که این بازیگر صادر کرده ضرورت تحلیل رابطه بین هنرمند، حاکمیت (قدرت) و مردم را مجدد یادآوری می‌کند. برای من هم آنچه شهاب حسینی گفته بهانه‌ای شده است که قدری از این رابطه بگویم. حسینی در نشست مطبوعاتی فیلم «شین» چنین ابراز کرده است: «مردم اگر صدای رسایی داشته باشند و از تریبون برخوردار باشند نیازی نیست به خیابان بروند و با هزینه‌های سنگین فریاد بزنند. صدایی که شنیده نشود.» بلندتر می‌شود، اگر هنرمندیم و ادعا داریم، صدای مردم باشیم و هزینه‌ها را کم کنیم گزاره‌های بالا به لحاظ معنایی که از طریق واژگان در زبان افاده می‌شود شاید کاذب به نظر نرسند. اما اگر معیارهایی چون ویژگی‌های گوینده، زمان، مکان و موقعیت بیان را در نظر بگیریم، مسئله شکل دیگری پیدا می‌کند. گزاره‌های بیان‌شده در نشستی در جشنواره فجر ابراز شده است؛ نشست فیلمی که مهمان ناخوانده جشنواره بود و برگزاری جلسه رسانه‌ای برای چنین فیلمی مسبوق به سابقه نبوده است. اما این همه ماجرا نیست، چون به گفته خود حسینی این جلسه برگزار شده تا او پاسخ انتقاد به صحبت‌هایش را در نشست خبری فیلم بدهد. بنا به شواهد این نشست رانتهی ویژه است که قرار است به‌واسطه آن، یک بازیگر نقش یک مأمور امنیتی وطن‌دوست را در جهان واقع بازی کند. شهاب حسینی با تأکید بر تلاشش بر حفظ وحدت ملی، به‌صراحت تحریم کنندگان جشنواره حکومتی را به نفاق و تفرقه‌پراکنی (صحبت‌هایش در ارتباط با مسعود کیمیایی) و در عین حال وابستگی به خارج متهم کند: «مشکلات ما با هیچ دستی از خارج از کشور حل نمی‌شود. دو سال است دنیا را می‌چرخم و به این ایمان رسیده‌ام. مشکل ما بین خودمان و با تعامل میان خودمان حل می‌شود. اگر منتظر کسی از بیرون هستیم، زهی خیال باطل».

نمی‌دانم آیا در این نشست کسی بود که به آقای بازیگر گوشزد کند که دست‌هایی که به او تریبون داده‌اند همان دست‌هایی هستند که تریبون را از مردم گرفته‌اند؟! یا به او یادآوری کند که شیوه عملش چقدر شبیه مجری-بازجویان برنامه‌های تلویزیونی است که تلاش می‌کنند هر آنچه بر نمی‌تابند را در دایره تنگ «منافع و امنیت ملی»

معنا کنند؟! از این‌ها مهم‌تر نمی‌دانم آیا کسی در این نشست از او درخواست کرد که توضیح دهد کی و کجا مردم

!حق در اختیار گرفتن صدا و بیان مطالباتشان را به هنرمندان واگذار کرده‌اند؟

بنابراین در وهله اول موقعیت بیان این گزاره‌ها است که ارزش گزاره‌های آقای بازیگر را به چالش می‌کشد و

تزویر نهفته در پس آن‌ها را آشکار می‌کند. اما در وهله بعد لازم است که به موضوع تریبون داشتن مردم و

ماهیت این تریبون توجه کنیم. شهاب حسینی همانند بسیاری دیگر از هنرمندان مشهور، فریبندگی ظاهری سرمایه

اجتماعی‌اش مانع از آن شده تا درک درستی از صدادهی به مردم داشته باشد. تریبون دادن به مردم و صدا

بخشیدن به آن‌ها اصلاً و ابداً به معنای آن نیست که گروهی مردم را نمایندگی کنند و حامل صدای آن‌ها باشند. در

هیچ حوزه معنایی تریبون دادن به مردم واجد دلالت «نماینده‌گی» نیست؛ بلکه کنشی است در جهت احقاق یک حق

غیرقابل‌انکار؛ یعنی حق سخن گفتن و ابراز عقیده کردن. تریبون دادن به مردم یعنی تلاش در جهت صدامند کردن

مردم عادی، صدامند کردن فرودستان و بی‌صدایان و نه نمایندگی کردن آن‌ها و عاملیت بخشیدن به خود به بهانه

دیگران

این تصور که اگر یک بازیگر و فیلم‌ساز حرفی از اعتراضات و سرکوب مردم بزند (البته حسینی حتی چنین کاری

هم نکرد) به مردم تریبون یا صدا داده است، ناشی از توهم نمایندگی کردن مردم است. نیاز به گفتن ندارد که مردم

طی سال‌های اخیر به‌خوبی نشان داده‌اند که قصد تفویض اختیار به دیگران را ندارند و علیرغم سرکوب‌ها

توانسته‌اند، «خود» رسانه «یکدیگر» باشند؛ در چند دهه اخیر کدام تصویر شیک و «های رزولوشن» سینمایی

قدرت نفوذ و تأثیرگذاری موبایل‌های مردم کوچه و خیابان را داشته است؟ کدام تصویر سینمایی و شمایل هنری

توانسته است چون تصاویر موبایل و ارتباطات مجازی اقتدار حاکم را به چالش بکشد و زخم‌ها و مفاصل را آشکار

کند؟

بنابراین اگر امثال شهاب حسینی و دیگرانی چون او واقعاً قصد دارند به مردم صدا و تریبون ببخشند، اول باید

تلاش کنند از مقام متصور خود توهم‌زدایی کنند و پس از آن تریبون‌های خود را به‌شکلی کاملاً مادی و ملموس در

اختیار مردم قرار دهند. کاری که اصلاً دشوار نیست؛ اگر دشوار به نظر می‌رسد علت این است که به‌عنوان هنرمند

اسیر باور رمانتیک «تمایز» از «هنرمند نامیده نشده‌ها» هستیم و نقش اجتماعی هنر را فراموش کرده یا آن را

ارزان فروخته‌ایم

آقای بازیگر یا فیلم‌ساز و هنرمند کافی است همان مردمی را که گوشه و کنار شهر می‌بیند به میان اثر بکشد و

پای زخم‌خورده‌ها را به درون قاب باز کند؛ کاری کند که بازنمایی هنری‌اش نه متقاعدکننده بر مبنای نظام باورها و

ارزش‌های رایج، بلکه مداخله‌کننده و به چالش کشاننده نظم نمادین باشد. با این حال حتی اگر یک هنرمند چنین

امکانی را ندارد، حداقل انتظار اجتماعی-اخلاقی از او این است که خودش و هنرش به ابزار پول‌شویی، کنترل

اخلاق عمومی، انضباط بخشی امنیتی و جعل تاریخ تبدیل نشوند

در زمان حاضر که هنر غرق در روابط قدرت و سرمایه است، هنرمند اگر خود به تسهیل‌گر و همدست ظالم تبدیل

نشود و در عوض تلاش کند سازوکارهای همدستی و هژمونیک شدن وضعیت را آشکار کند، سهم خود را به

جامعه ادا کرده است و نیاز نیست زحمت تریبون دادن به مردم را بکشد. در غیر این صورت «نماینده‌گی کردن»ی

که امثال شهاب حسینی سودای آن را دارند یا به تبدیل هنرمند به سوپاپ اطمینان حاکمیت منجر می‌شود یا هنرمند

را به کاسب درد و رنج مردم برای یک بازار جهانی تازه تبدیل می‌کند. متأسفانه امروزه چه در ایران و چه در

جهان نقش اجتماعی هنرمند، خصوصاً هنرمندانی که سرمایه اجتماعی‌شان آن‌ها را به توهم نمایندگی مردم کشانده

است، محدود به بازی در این دو نقش و البته نقش سومی شده است که می‌تواند پیامد طبیعی دو نقش قبلی باشد؛

این نقش سوم که پیش‌ترها مفصل از آن گفته و نوشته‌ام «باز رمزگذاری» و «اخته‌سازی» کنش‌های اصیل

مردمی است و «ناسیاست‌ورزی» در قالب فعالیت‌های از پیش رمزگذاری شده است که هنر سیاسی نامیده می‌شود